

حمید

روایت زندگی شهید مدافع حرم سعید علیزاده

نگارش: نازنین سادات سید احمدی



این کتاب به مناسبت روز قدس و روز شهید مدافع حرم
سعید علیزاده تقدیم می‌گردد.

www.1980book.ir
0912-19801980

کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران



فهرست

سخن ناشر | ۰۰۷

مقدمه | ۰۰۹

فصل اول | خانواده | ۰۱۱

فصل دوم | دوستان | ۰۶۷

فصل سوم | همکاران | ۱۱۱

فصل چهارم | هم‌زمان | ۱۵۳

و... | ۲۰۰

تصاویر و اسناد | ۲۰۴

■ مقدمه

بهمن سال ۹۵ بود که صفحه ۱۰ فعان حریم ماهنامه فکه به نام شهید سعید عزیزاده رقم خورد. شهیدی که سبیل بحر نهادهای این بخش که هر ماه مهمان‌شان بودیم، با همان چند صفحه برایم تمام شد.

اما انگار روزی دوباره نوشتن از سعید برایم بدر شده بود. اردیبهشت سال ۹۷ و در آستانه ماه مبارک رمضان صفحات قصوری از مساحبه با خانواده، دوستان و هم‌زم‌های سعید را تحویل گرفتم تا یک‌بار دیگر در مرور کنم. مواجه شدن با آن حجم انبوه از مطالب و خاطرات، کار را کند کرده بود. گاه نخوت و خستگی از این همه خواندن و نوشتن به سراغم می‌آمد، گاهی هم من می‌خوابتم خودم با تک‌تک دوستان و هم‌زم‌های سعید صحبت کنم تا آن‌طور به دودست دایم او را برایم تعریف کنند. در اوج همان روزهای بی‌حوصلگی، سعید را دیدم. با همان لب‌خندی که وصفش را شنیده بودم و تا به حال ندیده بودم. به رویم خندید و گفت: «شروع کن دیگه!»

همین جمله سه کلمه‌ای تمام سردرگمی‌هایم را شست تا بنشینم و خط به

خط که نه، کلمه به کلمه او را بخوانم، به او فکر کنم و تلاش کنم تا زودتر او را تمام و کمال بشناسم. از آن روز تا امروز، یک سال گذشته است. روزهایی پرکار و گاه خسته کننده. در این بین، فقط لبخند آن روز سعید برای ادامه کار به من انرژی می داد.

بعضی خاطرات از روی همان مصاحبه ها تنظیم شدند و خیلی های شان دوباره تکرار شدند. به طور مثال اطلاعات ارایه شده از حضورش در سوریه گاه ناقص بود و گاه مجهول و جواب پیدا کردن برای این سوالات، مرا پای صحبت خیلی از هم رزم ها، حتی نقشه های مناطق سوریه را با هم مرور کردیم و قدم به قدم منطقه، حلب، تل مصیبن، نبل و الزهرا را از نظر گذراندیم. حاصل یک سال خواندن، شنیدن و نوشتن از سعید عزیزانه کتابی است که اکنون پیش روی شماست. با خاطراتی تلخ، شیرین و گاه تعجب آور از دغدغه های جوانی ۲۷ ساله که بین همه آرزوهایش فقط سربازی عقیده بنی هاشم را برگزید و دست آخر، جان شیرین را به استان حلبی سپردیم کرد. حال، خدا را با تمام وجود شاکرم که مرا لایق دانست تا قلمم در این مسیر و برای این شهید بنویسد. در پایان از خانواده بزرگوار شهید سعید علیزاده به خصوص مادر بزرگوارش که در طول این یک سال مرا همراهی کردند و دوستان و همزمان او که با روی باز پاسخگوی سوالات گاه و بی گاه من بودند. به پدر سعید سنگ تمام گذاشتند سپاسگزارم.

رییس مبادات سید احمدی

تابستان ۹۸